

آگاهی تازه‌ای از رابطه حکیم عمر خیّام و امام محمد غزّالی

(دو رباعی نویافته از خیّام در رثای غزّالی)

محمد افشین‌وفایی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۱۰/۲۳؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۱۲/۲۰

چکیده

از احوال خیّام اطلاع زیادی در دست نیست. گویا مجموعه اشعار مدوّتی نداشته و اگر هم داشته به دست ما نرسیده است. قدیم‌ترین مجموعه‌های رباعیات منسوب بدو که در دست است در نیمه دوم سده نهم هجری قمری گرد آورده شده و مشحون است از رباعیاتی که قطعاً و یقیناً از خیّام نیست. ناچار باید اشعار اصیل او را به مرور ایّام در لابه‌لای متون کهن یافت و این البته کاری است که پژوهشگران تا حدّ ممکن انجام داده‌اند. اما همچنان ممکن است اشعار یا اطلاعات تازه‌ای از خیّام در کتب قدیم دستیاب شود. موضوع این یادداشت از جمله همین آگاهی‌های تازه و موثق است که هم ارزش تاریخی دارد و هم شعری. از آنجا که مطلب اصلی این جستار دو رباعی از خیّام در رثای غزّالی است، بعد از بحثی درباره روابط و سابقه آشنایی آن دو، در پایان بخش کوتاهی به پیشینه مرثیه‌سرایی در قالب رباعی اختصاص داده شده است.

واژه‌های کلیدی: تاریخ ادبیات فارسی، رباعیات خیّام، مکاتیب غزّالی، خیّام، محمد غزّالی.

مقدمه

کهن‌ترین منبعی که رباعی فارسی از غیاث‌الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم نیشابوری مشهور به خیّام (ظاهراً ۴۳۹-۵۲۶ ق) دارد، رساله‌ای است در تفسیر قرآن از امام فخر رازی (وفات ۶۰۶ ق) با عنوان «التنبیه علی بعض الاسرار المودعه فی بعض سور القرآن العظیم و الفرقان الکریم». در فصل سوم این رساله، در هنگام بیان این مطلب که چرا پروردگار آدمی را به بهترین شکلی می‌آفریند، اما سپس او را به اسفل سافلین بازمی‌گرداند، آمده است: «و نظم عمر الخیّام هذا المعنی بالفارسیه، فقال: دارنده چو ترکیب طبایع آراست...» (فخرالدین رازی، ۱۳۶۹: ۵۹-۶۰؛ مینوی، ۱۳۳۵: ۷۱). نجم رازی (۵۷۳-۶۵۴ ق)، وقتی در *مرصاد العباد* (تألیف ۶۱۸-۶۲۰ ق) از فلاسفه در کنار دهریان و طبایعیان به گناه تبعیت از عقل و عدم متابعت از انبیا انتقاد می‌کند، دو رباعی از خیّام شاهد گمراهی، غفلت و سرگشتگی‌اش می‌آورد که چون انتساب آنها را به خیّام قطعی می‌سازد برای ما، با قلّت اطلاعات درباره او و اشعارش، بسیار مغتنم است: «یکی از فضلا که به نزد ایشان به فضل و حکمت و کیاست معروف و مشهور است و آن عمر خیّام است از غایت حیرت در تیه ضلالت او را جنس این بیت‌ها می‌باید گفت و اظهار نابینایی کرد:

در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست او را نه بدایت نه نهایت پیداست...»

(نجم رازی، ۱۳۸۳: ۳۱)^(۱)

امروزه همین دو رباعی که به منظور انتقاد از خیّام و فلاسفه آورده شده از قدیم‌ترین منابع خیّام‌پژوهی است. البته در هنگام استفاده از این منابع برای تدوین مجموعه رباعیات او باید نهایت احتیاط را به خرج داد. یعنی تنها یافتن منابع کهن برای این کار کافی نیست، بلکه ناچار از مراجعه به دستنویسهای کهن این منابع هستیم و هرگاه از متنی قدیمی دستنویس کهنی در دسترس نباشد، اطلاعات موجود در آن متن را باید با دیده احتیاط نگریست. مثلاً در کتاب ارزشمند *رباعیات خیّام در منابع کهن یکی از منابع کهنی که بدان استناد شده تاریخ و صّاف* است، اما چون در آن زمان دستنویسی قدیمی از این متن در دست نبود، مؤلف فاضل کتاب ناگزیر رباعیات خیّام را از دستنویس شماره ۴۰۹۳ کتابخانه ملّی ملک (مورخ ۸۵۷ ق) و چاپ سنگی *تاریخ و صّاف* (به اهتمام محمد مهدی ارباب اصفهانی، بمبئی، ۱۲۶۹ ق) نقل کرده است: «... اجزاء پیاله‌ای که درمی پیوست...» (میرافضلی، ۱۳۸۲: ۶۳-۶۵). بعدتر که خوشبختانه دستنویس خطّ

مؤلف این بخش از تاریخ و صاف به دست آمد، معلوم شد شرف‌الدین عبدالله شیرازی در این موضع رباعی دیگری از خَیّام آورده بوده: «و دو بیتی عمر خَیّام طناب خیمه استدلال و شقه بارگاه معنی گشت: دارنده چو ترکیب طبایع آراست...»، و بعدتر کاتبی آن را به سلیقه خود عوض کرده است (در این باره نک: افشین‌وفایی، ۱۳۸۹: ۶۳۲؛ میرافضلی، ۱۳۸۹: ۲۹-۳۰). خلاصه اینکه برای بازسازی دقیق مجموعه رباعیات خَیّام در حد امکانات روزگاران نیازمند بهره‌گیری از تحقیقات گوناگون هستیم.

درباره خَیّام تحقیقات خوب بسیار صورت گرفته و منابع کهن اغلب کاویده شده و دیگر به‌کندی ممکن است مطلب تازه معتبری بر دانسته‌های پیشین افزود. در حقیقت باید منتظر بود تا هر چند گاهی به طریق تصادف از خلال کتب خطی چیزی پیدا شود. موضوع یادداشت حاضر یکی از همین نویافته‌هاست؛ دو رباعی نویافته از خَیّام در مأخذی کهن که در هیچ منبع شناخته دیگری نیامده است. اما اهمیت این اشعار تنها در تازه‌یاب بودنشان نیست، بلکه این دو رباعی را خَیّام در رثای دانشمند متعصب عصر خویش، امام محمد غزالی، سروده است و این خود می‌تواند چشم‌انداز تازه‌ای از روابط خَیّام و معاصرانش را نشان دهد.

۱- دو رباعی نویافته از خَیّام

کتاب فضایل الانام من رسایل حجة الاسلام مجموعه‌ای است از مکاتیب امام محمد غزالی که گویا توسط یکی از نوادگان دختری وی در پنج باب گردآوری شده است: به ملوک و سلاطین، به وزیران، به امرا و ارکان دولت، به فقهاء و ائمه دین، در فصول و مواظ که به هر وقت نوشته. دیباچه کوتاهی از گردآورنده نیز در آغاز کتاب و یادداشتهای کوتاه‌تری در آغاز و لابه‌لای هر باب دیده می‌شود. در مطاوی نامه‌ها، هم اطلاعاتی درباره اصول آراء غزالی دیده می‌شود، هم برخی اطلاعات تاریخی به دست می‌آید که برای ما بسیار اهمیت دارد؛ مثلاً در یکی از نامه‌ها غزالی به رد اتهامات علیه خود پرداخته و نوشته خدمات زیادی به اسلام و به ملک‌شاه سلجوقی (حکومت ۴۶۵-۴۸۵ ق) کرده و هفتاد کتاب تألیف نموده است (غزالی، ۱۳۳۳: ۴). سپس تر خطابه غزالی به فارسی در حضور سلطان سلجوقی^(۲) آمده است (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۴-۱۷) که آن را می‌توان چکیده‌ای از آراء غزالی دانست و در کمال اهمیت است. بعضی نامه‌های این مجموعه هم پاسخ دیگران است به غزالی (مثلاً نک. غزالی، ۱۳۳۳: ۳۶-۴۱).^(۳) دستنویسی کهن از این کتاب در استانبول

نگهداری می‌شود که در هیچ‌یک از چاپهایی که از فضایل الانام در دست است^(۴) مورد استفاده نبوده و تا کنون از نظر پژوهشگران دور مانده و به همین جهت به اطلاع بسیار مهمی که در پایان آن آمده نیز هیچ توجهی نشده است. پس لازم است آن را به اجمال معرفی کنیم:

نسخه یادشده، که از کهن‌ترین نسخه‌های تاریخ‌داری است که تا کنون از این متن شناخته شده، به شماره ۵۱۹۳ در مجموعه نورعثمانیه در کتابخانه سلیمانیه نگهداری می‌شود. کتابت آن، چنانکه در انجامه آمده، به سال ۷۲۱ ق صورت گرفته است؛ ۷۲ برگ دارد و هر صفحه شامل ۲۱ سطر است؛ نسخه مضبوطی است که به خط نسخ تحریری نوشته شده است؛ سرنویس‌ها به رنگ سرخ است؛ صفحات سمت راست رکاب‌ها دارند؛ به‌ندرت افتادگی‌های متن به خط کاتب اصلی در حاشیه کامل شده است. ظواهر نسخه همه دلالت بر قدمت آن دارد. متن انجامه نسخه بدین قرار است: «کتابه عبد من عباد الله تعالی احسن الله عواقب اموره فی اواسط صفر، ختم بالخیر و الظفر لسنة احدى عشرین و سبعمائه.» کاتب پیش از تحریر انجامه، تاریخ درگذشت امام محمد غزّالی را نوشته و دو رباعی از خیّام در رثای او آورده است که تا کنون در هیچ‌یک از مجموعه‌های رباعیات خیّام نیامده‌اند.

«وفاة حجة الاسلام قدس الله روحه روز دوشنبه چهاردهم جمادی‌الآخر سنه خمس و خمسمائه به شهر طوس بود قدس الله روحه و نور ضریحه و عمر خیّام در مرثیت وی گفته است:

از گردش تو ای فلک گرداگرد آن کیست کی نیست در جهان بی غم و درد
از شخص یکی مرد برآوردی گرد کش مثل به روزگار نتوانی کرد
هم او راست:

یک تن خیر مرگ تو ننیوشیده‌ست کو را نه ز دیده خون برون جوشیده‌ست
تاریست به چشم خلق گیتی ز غمت گویی کی به سوگ تو سیه پوشیده‌ست»
تصویر صفحه پایانی را اینجا می‌آورم تا خوانندگان ذهنیت بهتری از وضعیت یادداشت کاتب پیدا کنند.

مساعده مننه وقت له وسعه جوده محمد لله
توفیقه وللماع علی بنیه وخیر خلفه محمد وآله
وفاء حجة الاسلام قدس الله روحه روز و شب چهارم
حمادی الاحرنه حسن و جمایه شهر طرس بود قدس الله
روحه و نور صبحه و عمر جام در مرتبت وی کعبه است
از کردش توای ملک کرد کرد
از کست که نیست در جهان هم در در
از شخص کی مرد راوردی کرد
کس مثل روز کار توای کرد
هم او راست
یک و خیر مرگ تو نشوید است
کوران ز دیده خون روز جوشید است
ما ریس حکم خلق کی ز غمت
کوی که سولگ توسیه بو نشید است
کتابه عین من عباد الله تعالی لعن الله عولته لعنه
فی اولت ط صر حمره و لطفی لسنه لعنی و بعایه
چایده الله تعالی و مصلیه علی بنیه محمد وآله الطاهرین
و للتم علی من لبتع الهدی

۲- حکیم عمر خیام و امام محمد غزالی

عظمت مقام فقیه بزرگ شافعی، حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی (۴۵۰-۵۰۵ ق)، و نفوذ افکار و آراء وی در جهان اسلام به درجه‌ای است که نظیری برای آن نمی‌توان یافت. غزالی که خود در اوایل کار مدتی به فلسفه روی آورده بود در نهایت دریافت که با فلاسفه موافقت ندارد و بارها بر تعالیم ایشان تاخت. با این همه، غیاث‌الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم نیشابوری مشهور به خیام، منجم، فیلسوف و

ریاضیدان بزرگ همعصر غزالی، چنان مرتبتهی داشت که - با همه شهرتش به کج خلقی - غزالی نزد او حاضر می‌شد و از او سؤال می‌کرد.

ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی، که بیشترین اطلاعات از احوال خیام و معاشرانش از طریق او به ما رسیده است، و خود در سال ۵۰۷ ق در معیت پدرش به خدمت خیام رسیده بوده (بیهقی، ۱۳۵۱ق: ۱۱۶)، در *تتمه صوان الحکمه* (تألیف ۵۴۸-۵۶۵ ق)، ضمن ترجمه احوال خیام به حضور محمد غزالی در مجلس وی و توضیح خیام در باب مسئله‌ای فلسفی بر غزالی اشاره کرده است. این دیدار که قطعاً پیش از ۵۰۵ ق (یعنی سال وفات غزالی) بوده باید در همان خراسان اتفاق افتاده باشد. بیهقی نوشته چون خیام در بیان محل نزاع بخل ورزید و چنانکه شیوه او بود سخن بیهوده به درازا کشانید، ملالت غزالی را باعث آمد و سرانجام عکس‌العملی منفی نشان داد:

و دخل علیه يوماً الامام حجة الاسلام محمد بن محمد الغزالی - رضی الله عنه - و سأله عن تعيين جزء من اجزاء الفلك القطبية دون غيرها مع ان الفلك متشابه الاجزاء و انا قد ذكرت ذلك في كتاب *عرائس النفايس* من تصنيفي. فاطال الامام عمر الكلام و ابتداء من ان الحركة من مقولة كذا و ضن بالخوض في محل النزاع و كان من دأبه ذلك الشيخ [ظ: الشح]^(۵) المطاع حتى قام قائم الظهيرة و اذن المؤذن. فقال الامام الغزالی رضی الله عنه: جاء الحق و زهق الباطل و قام. (بیهقی، ۱۳۵۱ق: ۱۱۳-۱۱۴؛ قزوینی، ۱۳۱۳: ۸۳۰-۸۳۷).

همین مطلب را با قدری اختصار شمس‌الدین محمد بن محمود شهرزوری در *نزهة الارواح و روضة الافراح* (تألیف مابین سالهای ۵۸۶-۶۱۱ق) تکرار نموده است:

و دخل حجة الاسلام عليه يوماً و سأله علة تعيين جزء من اجزاء الفلك بالقطبية دون غيرها مع كونه متشابه الاجزاء، فقال الخیامی: أنا قد ذكرت ذلك في كتاب *عرائس النفايس* من تصنيفي، فأطال عمر الخیامی الكلام و ابتداء من ان الحركة من مقولة كذا، و ضن بالخوض في محل النزاع، و كان من دأبه ذلك الشيخ [ظ: الشح] المطاع، حتى اذن الظهر، فقال الغزالی: جاء الحق و زهق الباطل و قام ... (شهرزوری، ۲/۱۹۷۶: ۵۰).^(۶)

شمس تبریزی، که خیام را «سرگردان» می‌داند و سخن‌هایش را «درهم و بی‌اندازه و تاریک» می‌پندارد (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۳۰۱)، گزارش داستان‌گونه دیگری از ملاقات غزالی و خیام در *مقالات* آورده و گفته است غزالی *اشارات* ابن‌سینا را نزد خیام خوانده است (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۶۴۹):

محمد غزالی - رحمة الله عليه - *اشارات* بوعلی را بر عمر خیام بخواند. او فاضل بود، جهت آن طعن زنند در *احیا*، که از آن استنباط کرد. دو بار بخواند. گفت: فهم نکرده‌ای هنوز. سوم بار

بخواند. مطربان و دهل‌زنان را پنهان آواز داد، تا چون غزالی از پیش او بیرون آید، بزنند تا مشهور شود که بر او می‌خواند، تا فایده دهدش.

آن کس که همی لاف انا الحق می‌زد آن بس که برین رسن معلق می‌زد»
(شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۶۴۹).

جمشید سروشیار که نخستین بار بدین مطلب به صورت مستقل توجه کرده به عامیانه بودن روایت توجهی نداشته و آن را «در روابط آن دو بزرگ»، «بس جالب و مغتنم» دانسته است (سروشیار، ۱۳۵۳: ۱۵۲-۱۵۳). صورت متفاوتی از حکایت مذکور، در *طریخانه* (تألیف ۸۶۷ ق) مسطور است و بر این نکته تأکید دارد که امام محمد غزالی^(۷) نزد ختیم درس حکمت و فلسفه می‌خوانده است:

چون محقق شده که امام اعظم قدوة الائمه محمد بن محمد الغزالی - رحمة الله علیه - را داعیه بر آن مرتب شده بود که در حکمت به صحت نسختی به انبساط بر حکیمی گذراند تا دلایل و براهین حکما را معلوم کرده، بر نقض آن چمن مزین شرع را به بهار علم رسانند و تزیین دهند، و در آن عصر از ختیم در حکمت اعلم نبود، چون ملاقات فرمودند، حکمت‌مآبی منع تدریس کرد. چه اوقات به طریقی که معلوم است مضبوط بوده. اما به الحاح قرار بر آن رفت که در سحرگه که به حالت مخموری بود ایشان را دو کلمه بگویند مقتضای حال آنچه املا گردد درک فرمایند، الله اعلم. دوازده سال بدین نهج اوقات صرف فرموده کتاب *حکمة العین* را به اتمام رسانیده، اما خفیه و بعد از اتمام کتاب رخصت طلبیده و متوجه مشهد معظمه رضویه - شرفها الله بانواره القدسیه - گشته‌اند؛ حکیم ختیم رباعی در مذهب اهل حکمت و تنجیم فرموده، فرستادند و دهلی را فرستاد تا شب بر بام خانه‌ای که امام اقامت داشت بزنند. چون مردم جمع آمدند، گفتند که امام محمد را بعد رؤیت شاگرد حکیم یافتند، اما مقصود ایشان بطلان براهین حکما بوده. رباعی:

در چرخ به انواع سخنها گفتند وین گوهر حکمت به ظریفی سفتند
معلوم نگشت حالشان آخر کار اول زنجی زدند و آخر خفتند»

(رباعیات ختیم: *طریخانه*، ۱۳۶۷: ۱۴۴-۱۴۵. قس: همان: ۱۵۷).

کاملاً پیداست که این حکایت جزو حکایات افواهی بوده و علامه جلال‌الدین همایی هم به عامیانه بودن آن توجه کرده و احتمال داده «ریشه اصلی این افسانه به دروغ حکایتی باشد که زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در کتاب *آثار البلاد و اخبار العباد* تألیف سنه ۶۷۴ نوشته است که فقیهی هر روز محرمانه پیش از طلوع آفتاب به خانه ختیم می‌رفت و نزد وی درس حکمت و فلسفه می‌خواند، اما در میان مردم از وی بدگویی می‌کرد. ختیم بفرمود تا گروهی از طبالان در خانه او پنهان شدند و در آن وقت که فقیه به عادت هرروزه به درس آمده بود طبل و بوق نواختند. چون مردمان از هر

سوی به آواز طبل و بوق شتافته بر در خانه حکیم مجتمع گشتند، روی به ایشان کرده، گفت: هان ای مردم نیشابور، این عالم پیشوای شماسست که همه‌روزه در این وقت به منزل من می‌آید و پیش من درس می‌خواند و علم فرامی‌گیرد. اگر من چنانم که او پیش شما می‌گوید، چرا به خانه من می‌آید و نزد من شاگردی می‌کند، وگرنه چرا حق حرمت استاد نمی‌گزارد و از من به بدی یاد می‌کند. عین عبارت عربی *آثار البلاد* در حواشی *چهار مقاله* نقل شده است. گویا همین قصه، که آن هم معلوم نیست تا چه حد صحت داشته باشد، در افواه ناقلان یا در مؤلفات بعد با شاخ و برگ‌های زائد به صورت افسانه خیام و امام محمد غزالی درآمده و مؤلف *طریخانه* نیز مسموعات خود را همچنان بدون تثبت و تحقیق نقل کرده است و این کار هم در بین مؤلفان، بخصوص در آن زمانها که عصر این تألیفات بوده است، تازگی ندارد» (همایی، *طریخانه*، ۱۴۴، پانویس ۱).

باری، جز اینها اطلاعات دیگری در باب ارتباط خیام و غزالی هنوز به دست نیامده است. غزالی فقیه بزرگ زمان خویش بود که هرچند خود را صاحب اجتهاد می‌دانست،^(۸) در کلام به مذهب اشعری و در فقه به شافعی گرایش داشت. در اواسط عمر با مطالعه آثار صوفیه به تصوف تمایل یافت. با دربار ملک‌شاه سلجوقی (حکومت ۴۶۵-۴۸۵ ق) و وزیرش خواجه نظام‌الملک طوسی (۴۰۸-۴۸۵ ق) ارتباط داشت و اینان، که عملاً در راه سیاست‌های خلیفه بغداد گام برمی‌داشتند و کارگزار سیاست‌های او بودند، از شخصیت‌های دانشمند و متعصبی مانند غزالی در راه رسیدن به اهداف خویش سود می‌جستند. غزالی مورد علاقه خلیفه عباسی، المقتدی بامرالله (خلافت: ۴۶۷-۴۸۷ ق) بود و بعد از او هم به عنوان استاد نظامیه بغداد در مراسم انتصاب جانشینش، المستظهر بالله (خلافت: ۴۸۷-۵۱۲ ق)، شرکت داشت و با او بیعت کرد و نزد او جایگاهی والا یافت (ابن‌اثیر، ذیل وقایع سال ۴۸۷، ۱۱۹۸۷: ۸؛ ۴۹۴؛ همایی، ۱۳۴۲: ۱۳۰). در همین بغداد بود که روز به روز بر شهرتش افزوده شد. اگرچه گویا در اوایل عمر به فلسفه علاقه‌مند بود، بعدها *تهافت الفلاسفه* را در ردّ تعالیم فلاسفه نوشت و فلسفه را در شناخت مسائل مربوط به الاهیات ناتوان دانست. گذشته از فلاسفه با پیروان سایر فرق اسلامی از قبیل باطنیان، کرامیان، روافض و معتزله نیز مخالفت‌های عمیق می‌کرد و این روش عملاً در تأیید سیاست‌های بغداد بود. با همه دانشی که داشت در عقاید خویش بسیار تعصب می‌ورزید. مثلاً جشن‌های ملی را، به بهانه اینکه اظهار شعائر گبرکان است، مخالف شرع می‌دانست و معتقد بود «تکلف‌های نو افزودن برای نوروز نشاید، بلکه نوروز و سده باید که مندرس

شود و کسی نام آن نبرد، تا گروهی از سلف گفته‌اند که نوروز روزه باید داشت تا از آن طعام‌ها خورده نیاید و شب سده چراغ فرا نباید گرفت تا اصلاً آتش نبینند. و محققان گفته‌اند که روزه داشتن این روز هم ذکر این روز بود، و نشاید که نام این روز برند به هیچ وجه، بلکه با روزه‌های دیگر برابر باید داشت، و شب سده همچنین، چنانکه از وی نام و نشان نماند» (غزالی، ۱۳۸۰: ۵۲۲). محمد غزالی تکفیر متفکرانی چون ابن سینا را واجب می‌دانست و بسیاری از آراء او و دیگران را به نقد کشیده است (مثلاً نک: غزالی، ۱۹۶۶: ۲۰۶ به بعد). در مقابل، خیام دانشمندی بود که افزون بر بهره‌مندی از علم نجوم، ریاضیات، طب و لغت، به فلسفه عشق می‌ورزید و در شعر و شاعری هم دستی داشت. به ابن سینا چندان ارادت داشت که او را معلم خویش و «افضل المتأخرین» می‌دانست (خیامی، ۱۳۷۷: ۳۳۸).^(۹) خود نیز در فلسفه همان راه را پی گرفت و آثار فلسفی‌اش را با همان نگرش به نگارش درآورد. حتی «الخطبة الغراء» ابن سینا را به فارسی ترجمه کرد (خیامی، ۱۳۷۷: ۳۰۵-۳۱۹). نوروزنامه^(۱۰) و «رساله در کشف حقیقت نوروز» منسوب بدوست و در هر حال نگاهش به نوروز و جشن‌های ملی جز نگاه غزالی بوده است. اشعار خیام هم که اندیشه‌های فلسفی در آنها آمده از جانب دانشمندانی که مقامی به مراتب فروتر از غزالی داشته‌اند مورد طعن قرار گرفته و آنها را دلیل بر حیرت و گمگشتگی‌اش دانسته‌اند. شعر خیام گویی عصیان در برابر اندیشه‌های غزالی و متفکران همانند اوست. در اشعارش مدام بی‌اعتباری دنیا را یادآور می‌شود و فلسفه آفرینش و مرگ دائماً محل سؤال اوست.^(۱۱) منتقدانش معتقدند مرزهای الحاد را درنوردیده است. سرانجام پاسخی برای راز هستی نمی‌یابد و همگان را دعوت به عیش و خوشباشی و اغتنام فرصت می‌کند. با این وصف پیداست تا چه اندازه اندیشه‌های غزالی را در مقابل اندیشه‌های خود می‌بیند. حکایت‌هایی که از ملاقات آن دو در بالا نقل شد نیز نشان می‌دهد که با یکدیگر برخورد‌های خوبی نداشته‌اند. اما با همه اینها جالب نظر است که خیام حجة‌الاسلام غزالی را چنان محترم و عزیز می‌داشته که او را مرثیت گفته است.

۳- مرثیه‌سرایی در قالب رباعی

از دیرباز رباعی در ادب فارسی قالبی محبوب بوده و به همین سبب کارکردهای مختلفی داشته است، در میان نوشته‌ها و سخنان صوفیان مدام به کار می‌رفته است، اشعار عاشقانه را در این قالب می‌سروده‌اند، حبسیه‌سرایی و لغزپردازی هم در رباعی روایی

داشته است، و شهرآشوب‌های بسیاری در همین قالب سراغ داریم. رباعی همچنین ظرفی بوده است برای گنجاندن انتقادهای اجتماعی، تأملات فلسفی و بئالاشکوی. تا حدود یک سده پس از درگذشت خیّام در منابع هیچ رباعی‌ای به نام او دیده نمی‌شود. از طرف دیگر آثار بسیار مهمی در جبر، هندسه، فیزیک، مباحث فلسفی و کلامی از او به فارسی و تازی در دست است. با این حال، شهرت خیّام بیش از هر چیز دیگر به رباعیات اوست. رباعیاتی که اغلب بی‌اعتباری دنیا را یادآورند و دعوت به شادباشی و غنیمت شمردنِ دم می‌کنند. خیّام، اگرچه از یک چشم‌انداز مرثیه‌سرای حیات آدمی است، اما در میان رباعیات معتبر او هیچ مرثیه‌ای برای فردی معین نمی‌شناسیم. البته استفاده از قالب رباعی برای مرثیت‌گویی بی‌سابقه‌ای نیست؛ مثلاً مسعود سعد (ح ۴۳۹ - ۵۱۵ ق) چند رباعی در رثای پسرش صالح - که در زمان حبس مسعود در مرنج درگذشته - گفته است (مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۷۶۵، ۷۶۸، ۷۷۰، ۷۸۲، ۷۹۰، ۸۰۴، ۸۱۷). در *لباب‌الالباب* (تألیف ۶۱۸ ق) نیز رباعی‌ای از شاعری به نام صفی‌الدین^(۱۲) در رثای فخرالدین زنگی بن منوّر نقل شده است (عوفی، ۱۳۳۵: ۵۳۸). در هر حال ظاهراً رباعیات نویافته خیّام در رثای غزّالی را می‌توان جزو قدیم‌ترین نمونه‌های مرثیه در قالب رباعی دانست.

درباره مرثیه‌سرایی در قالب رباعی تقی‌الدین محمد کاشانی یادداشتی خواندنی در پایان شرح حال و منتخب اشعار بدر جاجرمی در یکی از نسخ تذکره خلاصه‌الاشعار نوشته که، با وجود اینکه متأخر از زمان مورد بحث ماست، چون تا کنون در جایی به چاپ نرسیده این مقاله را با نقل آن به پایان می‌بریم: «گویند [خواجه شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان] در زمان ارغون خان در قراباغ ارّان به حکم آن پادشاه شهید شد و مجدالدین همگر در مرثیه وی گفته؛

در ماتم شمس از شفق خون بچکید مه چهره بکند و زهره گیسو ببرید
شب جامه سیاه کرد در ماتم و صبح برزد نفس سرد و گریبان بدرید

این رباعی نیز در مرثیه خود مثل ندارد و شعراء متقدمین و متأخرین در این مرتبه در طرز مرثیه رباعی نگفته‌اند، مگر امیرشاهی سبزواری که در مرثیه بایسنقر رباعی گفته و می‌توان گفت که دوم رباعی خواجه مجدالدین هست و آن رباعی این است:

در ماتم تو دهر بسی شیون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید قمری نمد سیاه در گردن کرد»

(تقی‌الدین کاشانی: ۳۳۵).

پی‌نوشت‌ها

۱. قس صفحه ۴۰۰ که ختیم را «سرگشته غافل و گمگشته عاقل» می‌خواند و یکی از همین رباعیها را دوباره نقل می‌کند.
۲. سلطان سنجر یا سلطان محمد سلجوقی.
۳. یکی از این نامه‌ها در *فرائد غیائی* هم آمده است (جلال‌الدین یوسف اهل، ۲/۱۳۵۸: ۵۱۱-۵۱۴).
۴. این کتاب را مؤید ثابتی بر اساس نسخه سعید نفیسی (که مشخصات آن را نوشته) به طبع رسانیده است: *فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام*، امام زین‌الدین ابوحامد محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی، با مقدمه و حواشی و تصحیح مؤید ثابتی، تهران، ۱۳۳۳. در همین سال، عباس اقبال چاپ دیگری از آن بر اساس دو نسخه خطی مورخ به سالهای ۸۱۶ ق و ۱۲۸۸ ق به دست داد: *مکاتیب فارسی غزالی* به نام *فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام* (اقبال، ۱۳۳۳). ارجاعات ما در این مقاله به تصحیح مرحوم اقبال است. چاپ سنگی مغلوطی هم از این کتاب در لاهور در سال ۱۸۹۹م صورت گرفته است.
۵. حدس مرحوم همایی است (همایی، ۱۳۴۲: ۳۴۳).
۶. مقصودعلی تبریزی در سده یازدهم هجری آن را چنین ترجمه کرده است: «روزی حجة الاسلام غزالی پیش او درآمد. سؤال کرد از او از تعیین جزئی از اجزای فلک از برای دو قطب دون این دو جزو با آنکه متشابه الاجزاست. عمر ختیم سخنان بیان کرد و ابتدا از حرکت کرد، و در بیان محل نزاع ضنت نمود، چنانچه دأب او بود سخن را به طول کشانید، در این اثنا آواز اذان ظهر به گوش ایشان رسید، غزالی گفت: جاء الحق و زهق الباطل، برخاست» (شهرزوری، ترجمه مقصودعلی تبریزی، ۳۹۵). نیز نک: *حواشی چهارمقاله*، صص ۲۱۱-۲۱۴؛ همایی، ۱۳۴۲: ۳۴۲-۳۴۴.
۷. به نوشته همایی تنها در یکی از نسخ *طریخانه* (مورخ ۱۰۰۲ق) به جای امام محمد غزالی، نام برادرش «امام احمد» آمده است. (همایی، *طریخانه*، ۱۵۴، پانویس ۱).
۸. وقتی از غزالی می‌پرسند که تو مذهب که داری، پاسخ می‌دهد: «در معقولات مذهب برهان و آنچه دلیل عقلی اقتضا کند، اما در شرعیات مذهب قرآن و هیچ‌کس را از ائمه تقلید نمی‌کنم، نه شافعی بر من خطی دارد و نه ابوحنیفه بر من براتی» (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۲). البته ممکن است این نوع پاسخ‌گویی به جهت رد تهمت‌هایی باشد که علیه این فقیه بزرگ شافعی زده بودند و حنفیان قدرتمند زمان او را متهم کرده بودند که علیه ابوحنیفه سخن گفته و باز هم در همین مکاتیب آن را رد کرده است: «آنچه حکایت کرده‌اند که من در امام ابوحنیفه - رحمة الله علیه - طعن کرده‌ام این احتمال نتوانم کرد...» (همو، ۱۰).
۹. طبعاً منظور ختیم تعلّم خود از ابن سینا از طریق آثار یا شاگردانش است، چون ابن سینا (وفات ۴۲۸ ق) در ده یازده سالگی ختیم درگذشته است.
۱۰. برخی معتقدند *نوروزنامه* حاصل آمیختگی چند رساله از جمله رساله در کشف حقیقت نوروز ختیم است (رضازاده ملک، ۱۳۷۷: ۲۹).
۱۱. درست است که غزالی تنها شعرهایی مانند اشعار رافضیان در حق صحابه، که در آنها فحش یا هجو یا طعنی در اهل دین باشد، حرام دانسته و الفاظ و اشعار عاشقانه و خراباتی را بدان سبب که می‌توانند به باطن رهنمون باشند بی‌زیان شمرده است (غزالی، ۱۳۸۰: ۴۸۳-۴۸۵)، اما بعید است که با اشعار ختیم، که در آنها تا این حد چون و چرا نسبت به هستی صورت پذیرفته است، میان‌های داشته باشد.
۱۲. صاحب *عرفات العاشقین* ترجمه احوال او را زیر نام «صفی الصفاهانی» به نقل از *لباب اللباب* آورده است (اوحدی بلیانی، ۴/۱۳۸۹: ۲۲۹۶-۲۲۹۸).

منابع

- ابن اثیر، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م، *الکامل فی التاریخ*، راجعه و صححه الدكتور محمد یوسف الرفافه، المجلد الثامن، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- افشین‌وفایی، محمد، ۱۳۸۹، «جعبه‌آینه کتاب ۱»، بخارا، سال دوازدهم، شماره ۷۵، فروردین-تیر ۱۳۸۹، صص ۶۲۳-۶۴۵.
- اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹، *عرفات العاشقین و عرصات العارفین*، تصحیح ذبیح‌الله صاحب‌کاری، آمنه فخر احمد، با نظارت علمی محمد قهرمان، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- تقی‌الدین کاشانی، *خلاصه الاشعار و زبدة الافکار*، دستنویس شماره ۱۶۷۸۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی به خط مولف، کتابت مورخ ۹۹۹ق.
- جلال‌الدین یوسف اهل، ۱۳۵۸، *فرائد غیائی*، به کوشش حشمت مؤید، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- خیامی، عمر بن ابراهیم، ۱۳۷۷، *دانشنامه خیامی*، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران، علم و هنر و صدای معاصر.
- سروشیار، جمشید، ۱۳۵۳، «خیام و غزالی»، *یغما*، شماره سوم، سال بیست و هفتم، خرداد ۱۳۵۳، صص ۱۵۲-۱۵۳.
- شمس تبریزی، ۱۳۷۷، *مقالات شمس تبریزی*، تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی (چاپ دوم).
- شهرزوری، شمس‌الدین محمد بن محمود، ۱۳۹۶ق/۱۹۷۶م، *نزهة الارواح و روضة الافراح فی تاریخ الحکماء و الفلاسفه*، اعتنی بتصحیحه و التعلیق علیه السید خورشید احمد، حیدرآباد دکن.
- شهرزوری، شمس‌الدین محمد بن محمود، ۱۳۶۵، *نزهة الارواح و روضة الافراح (تاریخ الحکماء)*، ترجمه مقصودعلی تبریزی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمدسرور مولایی، تهران، علمی و فرهنگی.
- ظهیرالدین ابی‌الحسن علی بن ابی‌القاسم زید البیهقی، ۱۳۵۱ق، *تتمه صوان الحکمه*، [به تصحیح محمد شفیعی]، لاهور.
- عوفی، محمد، ۱۳۳۵، *لباب الالباب*، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ابن‌سینا و علمی.
- غزالی، محمد، ۱۳۸۵/۱۹۶۶ق، *تهافت الفلاسفه*، تحقیق الدكتور سلیمان دنیا، قاهره، دارالمعارف بمصر.
- غزالی، محمد، ۱۳۸۰، *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، علمی و فرهنگی (چاپ نهم).
- غزالی، محمد، ۱۳۳۳، *مکاتیب فارسی غزالی* به نام *فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام*، گردآورنده یکی از منسوبان وی، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران: کتابفروشی ابن‌سینا.
- فخرالدین رازی، ۱۳۶۹، «رسالة التنبيه على بعض الاسرار المودعه في بعض سور القرآن العظيم و الفرقان الکریم»، به تصحیح و مقدمه محمود فاضل یزدی مطلق، سیمرغ، سال یکم، شماره ششم، تهران، تیرماه ۱۳۶۹، صص ۴۵-۶۴.

- قزوینی، محمد، ۱۳۱۳، «تاریخ بیهق (۳)، تکمله در خصوص خَیام»، مهر، سال اول، شماره ۱۱، فروردین ۱۳۱۳، صص ۸۳۰-۸۳۷.
- مسعود سعد سلمان، ۱۳۹۰، دیوان، مقدمه، به تصحیح و تعلیقات محمد مهیار، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.
- میرافضلی، سید علی، ۱۳۸۲، رباعیات خَیام در منابع کهن، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- _____، ۱۳۸۹، «رباعی خَیام در تاریخ و صَاف»، گزارش میراث، دوره دوم، سال چهارم، شماره ۴۰، مرداد و شهریور ۱۳۸۹، صص ۲۹-۳۰.
- مینوی، مجتبی، ۱۳۳۵، «از خزاین ترکیه»، مجله دانشکده ادبیات (دانشگاه تهران)، شماره ۲، سال چهارم، دی‌ماه ۱۳۳۵، صص ۴۲-۷۵.
- نجم رازی (۱۳۸۳). مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، علمی و فرهنگی (چاپ دهم).
- نظامی عروضی سمرقندی، ۱۹۰۹م، چهار مقاله، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، بریل.
- همایی، جلال‌الدین، ۱۳۴۲، غزالی‌نامه، شرح حال و آثار و عقاید و افکار ادبی و مذهبی و فلسفی و عرفانی امام ابوحامد محمد بن محمد بن احمد بن احمد غزالی طوسی، طبع دوم با تجدید نظر و اضافات، تهران، کتابفروشی فروغی.
- یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی، ۱۳۶۷، رباعیات خَیام: طریخانه، به تصحیح جلال‌الدین همایی مؤسسه نشر هما (چاپ دوم).

